

رهبر شهید و فدرالیسم؛ ضرورت و کارایی

یوسف عارفی

چکیده

رهبر شهید استاد مزاری (ره) با هدف نهادینه ساختن فرهنگ سیاسی «دموکراتیک» و مبارزه با فرهنگ سیاسی «انحصاری»، سیستم فدرالی را مطرح کرد. این طرح محصول اندیشه عدالت‌خواهانه ایشان و متأثر از گفتمان عدالت‌خواهی است. این نوشته در پاسخ به پرسش از ماهیت فدرالیسم و ظرفیت ساختار سیاسی فدرالی در مدیریت منازعات قومی و کاهش تبعیض‌های سیاسی و اجتماعی در افغانستان پدید آمده است و با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی به این نتیجه رسیده است که این ساختار سیاسی، همانطور که در دهه هفتاد می‌توانست بهترین راه حل و مناسب‌ترین رهیافت برای مدیریت منازعات قومی و ایجاد نظم مطلوب و فراگیر سیاسی باشد، در شرایط اجتماعی و فرهنگی فعلی افغانستان نیز با استفاده

از اندیشه فدرالیسم، می‌توان مسائل زبانی، قومی و مذهبی را به طور مطلوب حل کرد و به شکل‌دهی ساختار سیاسی کارآمد و یکپارچه دست‌یافت. با اتکا به شواهد موجود علمی نیز می‌توان مدعی شد که ایده فدرالیسم در شرایط فرهنگی - اجتماعی افغانستان، می‌تواند متناسب‌ترین تلاش برای حل صلح‌آمیز نابرابری‌های قومی - فرهنگی در درون کشور و زمینه‌ساز مناسبات دوستانه میان گروه‌های قومی - فرهنگی مختلف در اداره کشور باشد. چنانکه می‌توان آن را به عنوان یکی از مناسب‌ترین راه حل‌ها برای تغییر ساختارهای نابرابر سیاسی و حکومتی و تعدیل نابرابری‌های اقتصادی در بین گروه‌های قومی - فرهنگی معرفی کرد؛ راه حلی که پاسخ دموکراتیک و عملی بر معضلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور ارائه می‌دهد.

اشاره

شاید در تصدیق اجمالی این واقعیت که فعالیت‌ها و کنش‌های انسانی معلول معرفت و آگاهی است و در پرتو آگاهی معنا، جهت و سمت و سوی خاص می‌گیرد، کسی تردید نکند. چنانکه نقش آگاهی و معرفت در هدف‌گذاری‌ها و تعیین یا تعیین اهداف جایی انکار و تردید ندارد. اگر کنش‌ها و اهداف انسان متأثر از معرفت و آگاهی اوست و همواره میان اهداف و کنش‌های افراد از یکسو و معرفت و آگاهی آنان از سوی دیگر، تناسب یا مناسبتی وجود دارد، می‌توان پرسید که در زندگی اجتماعی معرفت و آگاهی، چگونه شکل می‌گیرد و از چه چیزی متأثر است؟

از نظر لاکلائو و موفه، آنچه که معرفت و باورهای آدمی را نسبت به جهان اجتماعی و پدیده‌های مختلف آن شکل می‌دهد و عاملان و نهادهای اجتماعی را وامی‌دارد تا بر اساس آن باورها عمل کنند، گفتمان‌ها است (مک‌دانل، ۱۳۸۰: ۱۲۵). بنابراین، گفتمان‌ها از این حیث که دریچه شناخت انسان به سوی جهان اجتماعی و معرفت‌آفرین هستند، بر سوره‌ها چیره‌اند، می‌توانند باورها و در نتیجه فعالیت‌ها، کنش‌ها و مواضعی را موجب شوند و از مواضع، فعالیت‌ها و کنش‌های دیگر، جلوگیری کنند. متناسب با آن باورها، پدیده‌های اجتماعی و جریانات سیاسی اجتماعی را تولید، تثبیت یا تقویت نمایند و برای جریانات و پدیده‌های دیگر مانع و محدودیت ایجاد کنند و...

بنابراین، همه کنش‌های سیاسی و اجتماعی افراد و جریان‌ها، چه در طیف خدمات باشد یا در زمره خیانت‌ها برآورد شود، همگی متأثر از گفتمان‌ها و تجویزهای گفتمانی است. از منظر نظریه گفتمان لاکلائو و موفه، تمام پدیده‌های اجتماعی و سیاسی، گفتمانی‌اند، زیرا تنها در فضای گفتمانی قابل فهم‌اند. گفتمان‌ها فضایی است که در آن‌جا انسان دنیای پیرامون

خود را می‌فهمند و بر اساس آن فهم گفتمانی، اعمال و رفتار فردی و اجتماعی‌شان شکل می‌گیرد و قابل درک می‌شود. در این فضا تمامی اعمال، رفتار و اندیشه‌های ما تعیین می‌یابند و امور اجتماعی به مثابه ساخت‌های گفتمانی قابل فهم می‌شود (سلطانی، ۱۳۹۷: ۷۰). در جامعه پیوسته نزاع‌های گفتمانی یا نزاع برای تفسیر جهان اجتماعی، برقرار است و این نزاع‌هاست که سرنوشت جامعه را تعیین می‌کند. گفتمان‌های مختلف در جامعه بر سر خلق معنا، همواره در نزاع و کشمکش به سر می‌برند. هر گفتمان با برجسته کردن خود و طرد گفتمان مقابل به تمام امور و پدیده‌ها، معنای متناسب با نظام معنایی خود را می‌بخشد و از رهگذر همین تعارضات نیز کسب هویت می‌کند. همواره در مقابل یک گفتمان، گفتمان یا گفتمان‌های دیگری وجود دارد که در تلاش‌اند واقعیت را به گونه‌ای دیگر تعریف کنند و با براندازی این گفتمان، گفتمان جدید با نظام معنایی خاص خود را جایگزین کند (حاجی زاده ۱۳۹۰).

یکی از گفتمان‌هایی که از اواخر دهه چهل در جامعه هزاره شروع به شکل‌گیری کرد و از دهه هفتاد، خصوصاً در پرتوی مقاومت عدالت‌خواهانه غرب کابل و رهبری شهید مزاری (ره) توانست بر جامعه هزاره هژمون شود، گفتمان عدالت‌خواهی است. دیگرگونی‌ها و تحولاتی که این گفتمان در جامعه هزاره موجب شد از شگرف‌ترین اتفاقات این جامعه در قرن جاری است. این گفتمان به طور باورنکردنی توانست قدرت تعیین‌کنندگی قواعد و معنا را بیابد و به تنها گفتمانی تبدیل شود که نگرش‌ها، گرایش‌ها و عمل‌کردهای عاملان اجتماعی در این جامعه را شکل و جهت می‌دهد. از طرح‌های سیاسی که متأثر از این گفتمان، جهت‌فرام‌سازی بسترهای مطلوب برای کاهش منازعات قومی و پذیرش وجود تنوع گروه‌های قومی و مذهبی در کشور از سوی رهبر شهید مطرح گردید، طرح حکومت فدرالی و ایده فدرالیسم است. برای این‌که سخن در موضوع

فرهنگ سیاسی بر اساس ارزش‌ها و احساسات قبیله و قوم شکل گرفته باشد، مسلماً، نهادها و رفتارهای سیاسی نیز بر این اساس شکل می‌گیرد. حداقل این فرهنگ سیاسی در شکل‌گیری نهادهای سیاسی و شکل‌دهی رفتارهای سیاسی مردم نقش آفرین است. به رفتارها و نهادهای سیاسی سمت و جهت مطابق و متناسب با ارزش‌ها، باورها و احساسات قوم و قبیله می‌دهد. در این وضعیت و در چنین میراث نهادی و فرهنگی امکان پذیرش تکثر، بسیار اندک و تقریباً صفر است. اساساً، نطفه فرهنگ سیاسی قومی- قبیله‌ای بر عدم پذیرش تکثر بسته می‌شود و بر اقتدار قوم و قبیله و محوریت قبیله تأکید دارد. این همان چیزی است که «انحصار» نامیده می‌شود و به این معنا است که عده‌ای برای خود حق ویژه‌ای در حاکمیت و تسلط بر مقدرات مردم قایل می‌شوند و خود را برتر از دیگران تصویر و تصور می‌کنند.

به عبارت روشن‌تر، نگرش مردم به دولت و کنش متقابل بین مردم و نظام سیاسی باعث پیدایش «ایستارهایی» در ذهن مردم می‌شود که از آن به «فرهنگ سیاسی» تعبیر می‌کنند. این ایستارها و نحوه نگرش به نظام سیاسی از جامعه‌ای به جامعه دیگر یا حتی از گروهی به گروه دیگر متفاوت است. فرهنگ سیاسی از پدیده‌های گریزناپذیر زندگی اجتماعی است. به نظام‌های سیاسی تا حد زیادی مشروعیت و مقبولیت می‌دهد و نفوذی انکارناپذیر بر رفتار سیاسی اعضای جامعه دارد. باور به سلسله مراتب سیاسی یا برابری سیاسی، اعتماد و بی‌اعتمادی، بدبینی و خوش‌بینی، احساس امنیت یا ناامنی، گرایش به وفاداری ملی یا وفاداری قومی و... از جمله مواردی است که با فرهنگ سیاسی رابطه مستقیم دارد. رویکردهای مربوط به قدرت، حکومت، دولت، ملت، حاکمیت، مشروعیت، آزادی، دموکراسی، مشارکت سیاسی، عدالت اجتماعی، برابری، حقوق اساسی، هویت سیاسی و دیگر پدیده

«فدرالیسم»، سمت و سوی روشن یابد و بتوانیم به یک صورت‌بندی منسجم از دیدگاه رهبر شهید در این موضوع برسیم، ناگزیریم قبل از هر چیزی، نظر ایشان راجع به عوامل درگیری‌ها و گسست‌ها در کشور را به دست دهیم؛ زیرا نظم سیاسی در جامعه‌ای که به شدت درگیر منازعات قومی است و اندیشیدن در یک ساختار سیاسی مشخص، معطوف به عوامل منازعه و گسست و متناسب با آن شکل می‌گیرد و بر اساس آنچه خواهد آمد در سخنان رهبر شهید، میان آنچه که «عوامل درگیری» در کشور دانسته می‌شود و ساختار سیاسی «فدرالی» ارتباط وجود دارد و به نحوی، نظم سیاسی مربوط و معلق به رفع عوامل درگیری‌ها می‌شود. چنانکه میان «عدالت اجتماعی» و «عوامل درگیری‌ها» از یکسو، و طرح ایشان راجع به «ساختار نظام سیاسی» از سوی دیگر، نسبت خاص برقرار است، به این معنا که این طرح معطوف به آن عوامل و در جهت تضمین و تأمین عدالت و ثبات پایدار اندیشیده شده است. بدین ترتیب اولین گام برای بررسی موضوع «فدرالیسم»، به ویژه از منظر رهبر شهید، پرسش از عوامل درگیری‌ها از این منظر و در این نگرش است.

عوامل اصلی و اساسی منازعات و گسست‌ها در کشور از دید رهبر شهید:

۱. انحصارطلبی: اگر فرهنگ سیاسی توزیع خاصی از ایستارها، ارزش‌ها، احساسات، اطلاعات و مهارت‌های سیاسی باشد، همانگونه که ایستارها و ارزش‌های افراد بر اعمال آن‌ها اثر می‌گذارد، فرهنگ سیاسی حاکم بر یک کشور، نیز بر رفتار شهروندان و رهبران سیاسی آن کشور تأثیر می‌گذارد. (آلموند ۱۳۷۵). براین اساس، نظام سیاسی، ساختار و فرایندهای آن تحت تأثیر فرهنگ سیاسی است و این فرهنگ، در شکل‌دهی رفتارهای سیاسی تمام بخش‌های جامعه، نقش آفرین است. در کشوری متکثر از نظر قومی و فرهنگی، اگر

های مربوط به قلمرو سیاست نیز از دیگر عناصری است که ریشه در فرهنگ سیاسی آن جامعه و باورها، ارزش‌ها و نگرش‌های یک جامعه دارد.

اگر از کارویژه‌های حکومت، «هدایت رفتار» و تلاش برای تأثیرگذاری بر نگرش‌ها، گرایش‌ها و اعمال عاملان اجتماعی باشد، در فرهنگ سیاسی قبیل‌های و حکومت‌های انحصاری افزون بر عرصه سخت قدرت و نهادهای اجتماعی و سیاسی در میدان اندیشه نیز به دنبال کنترل حیات فکری از طریق تولید ارزش‌ها و معیارهای مقبول توده مردم است تا با ایجاد ظرفیت برای منازعه در سطوح ایدئولوژیک، سیاسی و فرهنگی از فرهنگ سیاسی حاکم و قدرت سیاسی حاصل از آن دفاع کند.

معمولاً نظام ایدئولوژیک بر اساس ارزش‌ها، اصول و چارچوب‌های پذیرفته شده، مانند مذهب و دین، بنا می‌شود و با این شیوه سایر بازیگران به تبعیت از اصول و ارزش‌های فرهنگ سیاسی مسلط و تمکین از نظام ایدئولوژیک وادار می‌شود. چرا که سلطه و حاکمیت ایدئولوژیک و فرهنگی بسیار عمیق‌تر از سلطه سخت، مانند اعمال زور و قدرت سرکوب است.

این در حالی است که فرهنگ سیاسی حاکم بر افغانستان، سرشت مبتنی بر ایدئولوژی قومی قبیل‌های داشت، انحصارطلبی در آن نهادینه شده بود، از همین رو، زوال انحصار خاندانی آل یحیی به انحصار ایدئولوژیک خلق و پرچم و سپس انحصار ایدئولوژیک اخوانی - قبیل‌های مجاهدین، منتهی گردید. حتی «دین»، «خدا» و «جهاد» نیز تبدیل به ابزاری برای تکمیل دایره انحصار و ترویج فرهنگ سیاسی قبیل‌های شد. تشدید و باز تولید «ایدئولوژی قومی» و «تمامیت‌خواهی» همان چیزی بود که بحران را تشدید و اختلافات را تعمیق نمود. جنگ‌های داخلی و نزاع‌های گسترده قومی - نژادی در کشور پس از پیروزی مجاهدین، فرآورده تشدید و بازتولید

«ایدئولوژی قومی»، «انحصار» و «تمامیت‌خواهی» گروه‌های مجاهد است. این، آن چیزی بود که معضلات فراگیر سیاسی، جنگ‌های متعدد و خانمان برانداز و چرخه اهریمنانه خشونت‌های قومی - نژادی را عمق و توسعه بخشید و رفتارهای شرارت‌بار و خشن را به شکل غیر قابل تصویری افزایش داد. با این وضع و حال است که رهبر شهید انحصارطلبی‌ها را عامل همه اختلافات و درگیری‌ها معرفی می‌کند: «تنها مسأله‌ای که در افغانستان باعث اختلافات و درگیری‌ها شده است انحصارطلبی‌ها و عدم پذیرش یکدیگر است.» (غفار لعلی ۱۳۷۳، ۲۲۵). و آن را عامل تمام فجایع می‌داند: «ریشه اصلی تمام فاجعه‌ها در کشور؛ انحصارطلبی و نادیده گرفتن حقوق دیگران است.» (ضیایی ۱۳۸۸، ۳۷).

۲ و ۳. وجود تبعیض و استبداد: بی‌شک تساوی همه افراد یک جامعه و برچیده شدن تبعیض‌های ناروا، از مهم‌ترین مقتضیات عدل و برابری است. در واقع یکسان بودن نگاه دستگاه قدرت و حکومت نسبت به آحاد مردم و قائل نبودن حق ویژه برای قوم خاص از مهم‌ترین شاخصه‌های عدالت است. چنانکه دادن امتیازهای انحصاری به قوم و قبیل خاص در جامعه، باعث ایجاد شبکه‌های در هم تنیده فساد و انحصار خواهد شد. در جای که استبداد باشد به طور قطع کانون‌هایی برای قدرت و ثروت شکل می‌گیرد، چنین چیزی، خواهی نخواهی به انحصار و ساختارهای نابرابر منتهی می‌شود؛ زیرا استبداد، با در دست گرفتن مکانیسم توزیع قدرت و ثروت آن گونه که خود تشخیص می‌دهد و می‌خواهد اکثریت افراد جامعه را از بسیاری از حقوق انسانی و اجتماعی شان محروم و تعدادی را به جهت انتساب به قوم یا ایدئولوژی خاص، بهره‌مند می‌سازد. ایجاد هرگونه محدودیت در برخورداری از آزادی و برابری در جامعه به معنای این است که استبداد تمامی فرصت‌های موجود را به انحصار خود درآورده و اکثریت افراد

کلان قابل مشاهده است:

۱. در سطح قدرت عینی و مقابله عملی با انحصار از طریق تشکیل حزب و وحدت و تلاش برای انسجام در جامعه هزاره و شکل دادن به قوت‌های نظامی (مقاومت).

۲. در سطح فرهنگ و تولید اندیشه جایگزین و صورت‌بندی‌های گفتمانی و ایدئولوژیکی. طرح ساختار سیاسی فدرالی از سوی رهبر شهید در این سطح بود و آن بزرگوار، معطوف به درک عمیقی که از شرایط اجتماعی و اوضاع فرهنگی کشور داشت و با در نظر گرفتن منازعات و گسست‌های عمیقی که این عوامل بر کشور و مردم تحمیل کرده بود، طرح‌هایی را برای «ساختار سیاسی» کشور ارائه داد. یکی از این طرح‌ها، «فدرالیسم» بود: «ما تنها راه حل مشکلات افغانستان را تشکیل یک حکومت فدرالی در این سرزمین می‌دانیم و معتقدیم که بدون ایجاد یک ساختار فدرالی که تأمین‌کننده خواست‌ها و اهداف کلیه اقوام، مذاهب و گرایش‌های سیاسی می‌باشد، بحران افغانستان حل نخواهد شد.» (غفاری لعلی ۱۳۷۳، ۶۹).

ساختار سیاسی‌ای که ضرورت‌های افغانستان مقتضی آن است و در رأس سلسله مطالبات اساسی مردم این کشور قرار دارد، ساختاری است که نه تنها بتواند جنگ‌ها و منازعات را مدیریت کند، که بتواند موجب سلب همه وضعیت‌هایی شود که در تضاد با آسایش و رفاه عمومی است، یعنی ساختاری باشد که به طور مستقیم و آشکار «آنتی تز خشونت‌های آشکار و پنهان»، «سیستمی و ساختاری» و «نمادین و نهادی» باشد و تفاهم و تعامل انسانی میان گروه‌های قومی و اجتماعی و همزیستی مسالمت‌آمیز میان اعضای جامعه را نتیجه دهد و به تعادل و توازن در جامعه منتهی شود. در این میان ساختار فدرالی از نظر رهبر شهید (ره)، این ظرفیت و ظرفیت را دارد که با فراهم آوردن شرایط و تمهیدات خاص در جامعه، تمام افراد و گروه‌های اجتماعی در

جامعه را از این فرصت‌ها محروم نموده است. بنابراین وجود تبعیض و انحصار نتیجه استبداد و مولود آن است و فرهنگ سیاسی مبتنی بر انحصار و نابرابری از استبداد و نگاه سلسله مراتبی به مردم ناشی می‌شود. به عبارت دیگر، تبعیض و انحصار محصول فرهنگ سیاسی مبتنی بر استبداد است و در هر جای که استبداد باشد، به طور قطع نابرابری و انحصار نیز وجود دارد. فلذا رهبر شهید می‌گوید: «در گذشته مردم ما از یک محرومیت تاریخی رنج می‌برده و در تمامی زمینه‌های سیاسی، فرهنگی، عمرانی و اجتماعی بر آن‌ها ستم روا داشته شده است و انواع گوناگون تبعیض و مظالم وجود داشته است که همه آن‌ها نتیجه حکومت قبایلی و سیستم انحصاری قدرت بوده است.» (غفار لعلی ۱۳۷۳، ۱۰۲).

به صورت کلی می‌توانیم تمام فعالیت‌ها، اعم از فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و نظامی رهبر شهید را از زاویه مواجهه با فرهنگ سیاسی قبیل‌های، انحصار سیاسی، تبعیض و استبداد بررسی کنیم.

تلاش رهبر شهید برای مقابله با فرهنگ سیاسی حاکم از طریق فعالیت‌های سیاسی در قالب حزب وحدت اسلامی و فعالیت‌های فکری و فرهنگی برای صورت‌بندی گفتمان عدالت‌خواهی، جهت مقابله با هژمونی فرهنگ سیاسی قبیل‌های و انحصار قومی از محورهای درخشان در زندگی آن بزرگوار است. واقعیت این است که ایستادگی فکری و فرهنگی رهبر شهید در برابر هیمنه و اتوریته فرهنگ سیاسی قبیل‌های، استبداد، تبعیض و انحصار قومی، بسیار برجسته‌تر و دشوارتر از هماوردی نظامی در آن شرایط بود. طرح‌ها و اندیشه‌های سیاسی آن بزرگوار به عنوان رهبر یک جریان سیاسی قدرتمند توانست قواعد و معانی عدالت‌خواهانه را در یک صورت‌بندی اجتماعی خاص تعیین ببخشد و بر فضای سیاسی کشور قابل رؤیت و هژمون سازد.

حداقل این مواجهه به صورت کلی در دو سطح

پرتو تحقق آن بتوانند به صورت مسالمت‌آمیز در کنار هم زندگی کنند و اهداف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خود را به سهولت و بدون توسل به ابزار خشونت‌آمیز، تعقیب نمایند.

حال سؤال این است که فدرالیسم چیست و چه کارایی و ضرورتی برای افغانستان گرفتار منازعه قومی می‌تواند داشته باشد؟

قبل از پرداختن به پاسخ تفصیلی، لازم است به نکات تمهیدی ذیل که برای فهم بهتر از فضا و موضوع بحث، مدد می‌رساند توجه شود:

۱. اهداف بنیادین حکومت

هدف بنیادین و نخستین حکومت، مدیریت سرزمین و خدمت به مردم است. به طور مشخص حکومت باید تمام منابع و ظرفیت‌های خویش را در تأمین موارد ذیل و انجام وظیفه در این حوزه‌ها به کار گیرد. اساساً، کارایی و کارآمدی حکومت بسته به توفیقی است که در انجام امور ذیل داشته است.

. اداره عمومی زیستگاه، وطن، کشور و سرزمین؛

. تنظیم روابط اجتماعی اعضای جامعه با یکدیگر

و با حکومت و تأمین امنیت عمومی جامعه؛

. تأمین امنیت ملی و دفاع در برابر تهاجم بیگانگان؛

. تنظیم روابط اعضای جامعه با فرهنگ‌ها

و حکومت‌های دیگر در عرصه‌های مختلف؛

. تدارک و تأمین نیازهای اساسی اعضای جامعه،

نظیر غذا، مسکن، بهداشت، آموزش، اشتغال و...؛

. تلاش برای ارتقای سطح فکری اعضای جامعه

و تأمین نیازهای روحی و معنوی؛

. حفاظت از حیثیت ملی و ارتقاء سرفرازی ملی

در برابر سایر جوامع و ملت‌ها؛

. توسعه سطح قدرت ملی برای تحصیل اهداف

ملی (عسکری، ۱۴۰۰).

۲. انواع حکومت و گفتمان‌های سیاسی

حکومت یک سیستم سیاسی و دارای رفتار سیاسی

است و انواع گوناگونی دارد. آشخور گوناگونی و تنوع حکومت، اندیشه سیاسی مولد آن است. چنانکه دلیل تفاوت رفتار سیاسی حکومت‌ها در سطح داخلی و بیرونی نیز همان اندیشه سیاسی است. اندیشه سیاسی در سطح داخلی می‌تواند نیروی وحدت‌بخش و فوق‌همه تفاوت‌های فرهنگی و جغرافیایی باشد. چنانکه می‌تواند عامل اختلاف و شکاف میان گروه‌های مختلف قومی یا سیاسی باشد. چرا که با اندیشه سیاسی همان‌طور که می‌توان بستر لازم و ضروری برای یکپارچگی ملی را فراهم آورد، می‌توان بذر اختلاف و شقاق کاشت. بنابراین، سطح توفیق در ایجاد انسجام و یکپارچه ساختن گروه‌های مختلف قومی و فرهنگی به نوع، ماهیت و فراگیر بودن اندیشه سیاسی و همچنین اهداف و نقش‌آفرینی رهبران سیاسی بستگی دارد. از همین جا و به این دلیل است که بحث از تطابق و کارآمدی اندیشه‌ها و گفتمان‌های سیاسی و سیستم سیاسی برآمده از آن‌ها در جوامع چندقومی مطرح می‌شود. از این اندیشه‌ها و سیستم‌ها، سیستم فدرالی است.

فدرالیسم برای تمرکز زدایی از قدرت طرح شده است و به عنوان مکانیسمی برای کاهش تنش‌های قومی و منازعات مسلحانه میان اقوام استفاده می‌شود. در طول تاریخ، دولت‌ها و سیاست‌مداران از فدرالیسم برای بازسازی دولت‌های چند قومیتی بعد از برچیده شدن دولت‌های دیکتاتوری استفاده کرده‌اند. عدم یکپارچگی در جوامع چند قومی و وجود تنوع موجب شده است که فدرالیسم به عنوان شیوه‌ای بسیار سودمند برای اداره مطلوب جامعه و زندگی مسالمت‌آمیز اقوام در کنار یکدیگر مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا فدرالیسم این ظرفیت و ظرافت را دارد که بتواند از طریق ایجاد ساختارهای بروکراتیک، توسعه احزاب سیاسی، شناسایی و پذیرش اشتراکات فرهنگی و زبانی موجب محدودسازی و کاهش خشونت‌ها و منازعات قومی شود (نورمحمدی ۱۳۹۶). بنابراین،

حمایت توده از نظام حکومتی و اعتماد توده به نهادهای دولتی، حکومت و نهاد حکومتی را با مشروعیتی که برای عملکرد مؤثر به آن نیاز دارد تجهیز می‌کند (اینگلهارت و ولزل ۱۳۹۴، ۳۲۵).

سرمایه اجتماعی از ارزشمندترین دارایی‌های یک کشور است که می‌تواند مولد قدرت برای نظام سیاسی و نظم و امنیت برای کشور باشد. سرمایه اجتماعی تابعی از چگونگی رابطه جامعه، حکومت و نخبگان است. این سرمایه ارزشمند را وجود اعتماد بین حکومت و شهروندان پدید می‌آورد. هراندازه این اعتماد بیشتر باشد سرمایه اجتماعی هم قویتر است. سرمایه اجتماعی شکل مادی ندارد اما می‌تواند ثروت مادی تولید کند. تحلیل رفتن سرمایه اجتماعی و کاهش اعتماد مردم به حکومت از مشکلات جدی فراروی حکومت‌ها است که باعث کاهش مشارکت مؤثر شهروندان در مسائل مختلف، از جمله انجام وظایف شهروندی آنان می‌گردد. (عسکری ۱۴۰۰)

۴. سیستم فدرالی؛ کارآمدی و مشروعیت

بر اساس آنچه گفته آمد مشروعیت و کارآمدی یک اندیشه یا گفتمان سیاسی و سیستم سیاسی برآمده از آن، تابعی از توفیق حکومت در انجام وظایف خویش و در نتیجه جلب مشارکت و حمایت مردم و افزایش اعتماد و رضایت آنان از سیستم است. این همان چیزی است که اندیشه‌ها و گفتمان‌های گوناگون سیاسی و سیستم‌های مختلف برآمده از آن‌ها، برای دست‌یافتن به آن، پدید آمده‌اند. حال سؤال این است که در جامعه‌ای مانند افغانستان که از گروه‌های قومی و فرهنگی مختلف شکل یافته است و مناسبات اقوام نیز بسیار شکننده است، چه سیستم و ایده سیاسی زمینه توفیق، مشروعیت و کارآمدی بیشتر و بهتری دارد؟

در پاسخ به این پرسش اجمالاً می‌توان گفت که کسب مشروعیت سیاسی از طریق حمایت مردم

فدرالیسم به عنوان ترتیبی است که باعث می‌شود، اقوام در جوامع چندقومی از قدرت برابر و رابطه همسان با دولت مرکزی بهره‌مند شوند. افزون بر این، فدرالیسم از این جهت که چشم‌اندازهای بهتری برای محافظت از فرهنگ، زبان و مذهب در اختیار گروه‌های مختلف قومی قرار می‌دهد، می‌تواند سازوکاری مناسب برای حفظ و ارتقای فرهنگ و ارزش‌های یک جامعه متکثر باشد (همان).

۳. سیستم سیاسی؛ کارآمدی و مشروعیت

یک سیستم سیاسی به میزان توفیقی که در انجام وظایف پیش گفته و در نتیجه افزایش رفاه عمومی، تأمین نظم و امنیت داخلی و جلب رضایت و اعتماد شهروندان داشته باشد، مشروعیت سیاسی خود را تقویت و کارایی اندیشه سیاسی مستتر در خود را اثبات می‌کند و در مناسبات بیرونی نیز زمینه افزایش اقتدار و توانمندی خویش در مناسبات منطقه‌ای و جهانی را فراهم می‌آورد. چنانکه هر گونه ناکارآمدی و نارسایی سیستم سیاسی در انجام این وظایف موجب پیامدهای به شدت ناگوار در سطح داخلی و خارجی است. مهم‌ترین مشکلاتی که دامنگیر سیستم سیاسی در سطح داخلی می‌شود عبارت است از: فساد گسترده اداری و سیاسی، محدود شدن آزادی‌های شهروندان، واگرایی و کاهش روز افزون سطح سرمایه اجتماعی و در نتیجه کاهش مشروعیت سیستم سیاسی و فقدان کارایی اندیشه سیاسی مولد آن. با این وصف، اگر پیدایش مشکلات با عملکرد سیستم‌های سیاسی مرتبط باشد، که هست؛ یک سیستم معیوب سیاسی با عملکرد نامطلوب بستر را برای بروز مسایل و مشکلاتی مانند کاهش مشروعیت و تقلیل سرمایه اجتماعی فراهم می‌کند. این در حالی است که سیستم‌های سیاسی برای بقا و کارآمدی خود به مشروعیت نیاز دارند و زمانی آن را به دست می‌آورند که مردم از نهادهای خاص سیستم و خود سیستم سیاسی به عنوان یک کل، حمایت کنند و به آن اعتماد داشته باشند.

و اعتماد به نهادهای حکومتی به ویژه در جوامع ناهمگون و چندقومی، در صورتی حاصل می‌شود که مردم احساس کنند در نهادهای حکومتی حضور مستقیم و در سیستم سیاسی نقش مؤثر و فعال دارند. مهم‌تر این‌که نفوذ مشارکت خود در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها را مشاهده کنند و ببینند که این مشارکت جایگیر، نافذ و مثمر است.

امکان تحقق چنین چیزی در سیستم فدرالی بسیار بالا است. چرا که همان‌طور که اشاره گردید، ایده و اندیشه فدرالیسم برای پاسخ‌گویی به نیازهای جوامع ناهمگون تکوین یافته است و از توان ایجاد تعادل مطلوب میان «وحدت ملی» و «چندگانگی ساختاری» برخوردار است. برخی معتقد هستند که فقط در سیستم فدرال است که زمینه مشارکت واقعی مردم در قدرت فراهم می‌شود و به جای یک قدرت متمرکز، قدرت‌ها به وجود می‌آید. در حقیقت، فدرالیسم به تکنیک افقی یا سازمانی قدرت، تقسیم عمودی یا سرزمینی صلاحیت‌ها و اختیارات را نیز می‌افزاید به طوری که حکومت فدرال و حکومت‌های محلی، هر کدام حاکمیتی در قلمرو اختیارات و صلاحیت‌های خود دارد. از این منظر، فدرالیسم فقط جنبه سیاسی و قانونی ندارد، بلکه یک اصل عمومی و دگرترین سیاسی برای ساماندهی اجتماعی و ابزاری برای وحدت ناهمگونی‌ها با حفظ تفاوت‌هاست (خوبروی پاک ۱۳۹۱، ۲۱).

بنابراین، می‌توان مدعی شد که ایده و سیستم فدرال، از ایده‌ها و سیستم‌هایی است که با شرایط اجتماعی و فرهنگی افغانستان تناسب دارد و اگر به خوبی شکل‌گیرد می‌تواند یک سیستم موفق و کارآمد باشد و تمام گروه‌های قومی و فرهنگی را با خود را همراه و حول نهادهای برآمده از خود، متشکل سازد. شاید بدین جهت است که رهبر شهید تصریح می‌کند: «رعایت حقوق ملیت‌ها فقط در قالب حکومت فدرال عملی است و با این طرح می

توان حکومت‌های متعدد ولایتی را در یک حکومت مرکزی جمع کرد و الا احتمال تجزیه افغانستان و تداوم جنگ‌های داخلی قویا وجود دارد... حکومت فدرال فعلا در کشورهای پیشرفته و آزادیخواه دنیا وجود داشته و موجب جذب و وصل ملیت‌های متعدد است.» (فریاد عدالت، ۱۳۷۳: ۴۴-۴۵).

۱. ماهیت فدرالیسم و سیستم فدرالی

تعریف جامع و مانعی از «فدرالیسم» در دست نیست. (خوبروی پاک ۱۳۹۱، ۱۵) چنانکه مفاهیمی از قبیل دموکراسی، صلح و... چنین است. با این حال می‌توان گفت که فدرالیسم برای توصیف سیستم حکومتی غیر متمرکز به کار می‌رود و نوعی نظام حقوقی-سیاسی است که در آن قدرت سیاسی به شکل عمودی، بین حکومت مرکزی و واحدهای تشکیل دهنده آن تقسیم می‌شود. به عبارتی دیگر، فدرالیسم بازتاب دهنده ساختاری است که بر مبنای قواعد دموکراسی، قدرت اداره کشور را بین حکومت مرکزی (ملی) و ایالتی تقسیم می‌کند. از این رو، نظام فدرال برآیند نوعی تفکر و منش در قبال دیگران و جامعه است که در یک ساختار دموکراتیک، شکلی از اشکال سازماندهی اجتماعی را به نمایش می‌گذارد. با این‌که قواعد همگانی و تعریف واحد برای فدرالیسم وجود ندارد اما در عین حال، روشی حکومت‌داری است که وحدت و یگانگی را بر شالوده تفاهم و رضایت استوار می‌سازد. (خوبروی پاک، همان) و (مانش و لافر ۱۹۹۷).

۱.۱.۱. فدرالیسم؛ ایجاد یگانگی بر بستر ناهمگونی‌ها

بر اساس این تعریف می‌توان گفت که فدرالیسم بر مبنای مجموعه‌ای از اصول قانونی و دموکراتیک تکوین می‌باید و شکلی از اشکال مختلف سازماندهی اجتماعی و نوعی راه حل برای همزیستی مسالمت‌آمیز در یک سرزمین معین و چندگونه از لحاظ فرهنگی و قومی است. به عبارت دیگر،

وجود دو ویژگی مشترک در همه مدل‌ها وجود دارد:

۱.۲. پذیرش و استقبال از چندگونگی

اگر فدرالیسم را از نظر گوناگونی موجود در جوامع مختلف بررسی کنیم به درستی در می‌یابیم که جامعه دموکراتیک و آزاد چندگونگی را با آغوش باز می‌پذیرد و به عنوان یک فرصت می‌نگرد. پذیرش چندگونگی و ایجاد روش‌ها و نهادهایی برای اداره و مدیریت آن، موجب تکوین و تقویت همزیستی مسالمت‌آمیز میان گروه‌های قومی و ایجاد یگانگی و وحدت می‌شود. در حالی که کوشش در راه همانندسازی گروه‌های قومی ساکن در یک کشور الزاماً به ناهنجاری و تبعیض منتهی می‌گردد و از موجبات اصلی اختلاف و شقاق در جامعه و عوامل تعمیق و توسعه آن است (خوبروی پاک ۱۳۹۱، ۲۹-۳۰). حکومت‌های محلی (فدراسیون‌ها) ابزاری برای متحد کردن منطقه‌های هستند که به گونه‌ای روشن از هم متفاوت‌اند. سیستم فدرال می‌کوشد و رای تفاوت‌های بزرگ قومی، فرهنگی، زبانی و سرزمینی، بافت دیگری به وجود آورد.

۱.۳. اصول اساسی فدرالیسم

سیستم‌های موجود فدرال با همه گوناگونی در چهار اصل اساسی با هم اشتراک دارند:

۱. اصل تقسیم حاکمیت: این اصل، غیر از اصل تفکیک قوا است. در فدرالیسم افزون بر تفکیک قوای سه‌گانه، دوگانگی حاکمیت وجود دارد و باید قدرت میان حکومت محلی و حکومت مرکزی (دولت فدرال) تقسیم شود. به عنوان نمونه، قوه قانونگذاری میان دولت فدرال و حکومت محلی، بر حسب این‌که موضوع قانونگذاری اهمیت ملی یا ابعاد محلی داشته باشد، تقسیم می‌شود (م. خوبروی پاک ۱۳۸۹، ۱۶).

۲. اصل خودمختاری سیاسی: برابر این اصل حکومت محلی در قلمرو صلاحیت‌ها و اختیارات تعیین

سیستمی است که امکان جذب و ادغام جوامع چند قومی و چند فرهنگی را به شکل دموکراتیک در یک نظام حکومتی میسر می‌سازد. هم وحدت‌بخش ناهمگونی‌هاست و هم حافظ تفاوت‌ها؛ به این معنا که از یکسو، پیوند اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را ممکن می‌سازد و از سوی دیگر تا اندازه معینی اجازه استقلال فرهنگی، اجتماعی و خودمختاری سیاسی به دولت‌های عضو اعطاء می‌کند. (مانش و لافر ۱۹۹۷) یکی از جنبه‌های مهم سیستم فدرال این است که وجود انواع مسائل در سطوح مختلف یک کشور و نیز ضرورت داشتن نهادهایی مختلف برای پاسخگویی بر آن‌ها را می‌پذیرد. شاید بدین لحاظ است که فدرالیسم را سیاسی دانسته است که در جستجوی تضمین استقلال از طریق اتحاد است. به این معنا که این سیستم راه حلی است برای حاکمیت یک دولت بر جامعه‌ای که گرفتار مسایل گوناگون فرهنگی، اجتماعی، جغرافیایی و اقتصادی است و با اتکا به آن، تلاش می‌شود که میان گوناگونی و یگانگی نوعی آمیزش و آشتی ایجاد شود. در کشورهای ناهمگون و چند قومی، فدرالیسم نتیجه مشارکت گروه‌های مختلف قومی - فرهنگی در قدرت و سیستم سیاسی است (خوبروی پاک ۱۳۹۱، ۲۳). اگر سیستم سیاسی یک کشور بخواهد چندگونگی جامعه را در نظر بگیرد و متناسب با این چندگونگی ساخت و سازمان یابد؛ که برای بقاء و کارآمدی خود ناگزیر از این امر است، اولین گزینه سیستم فدرال است. چرا که در کشورهای مختلف بیشترین استفاده و بهترین کاربرد را برای این منظور داشته است.

هرچند مدلی واحد و نمونه‌ای جهان شمول از فدرالیسم وجود ندارد تا قابل به کارگیری در تمام کشورها باشد، بلکه متأثر از شرایط متنوع فرهنگی و سیاسی هر کشور یک مدل از فدرالیسم تولید یافته است و به تعداد نظام‌های ساخت یافته بر اساس نظم فدرالیستی، مدل و نمونه وجود دارد. اما با این

شده، خودمختار و مسئول است. از این رو، کنترل و نظارت بر حسب سلسله مراتب وجود ندارد و حکومت محلی زیر قیمومیت دولت فدرال نیست (همان).

۳. اصل مشارکت: بر اساس این اصل، حکومت محلی در نهادهای فدرالی نیز شرکت دارد و این مشارکت بر اساس تشکیل مجلس دومی، مانند مجلس سنا است. نمایندگان حکومت‌های محلی در مورد همه قانون‌های فدرال تصمیم می‌گیرند (همان: ۱۷).

۴. قوه قضائیه مستقل و دیوان قانون اساسی: برای اجرای اصول سه‌گانه، دادگاهی مستقلی برای نگرهبانی از قانونی اساسی در نظر گرفته می‌شود تا همه مقامات سیاسی را ملزم به رعایت این اصول کنند و اگر مقامات خلاف این اصول تصمیمی بگیرند این دادگاه می‌تواند ابطال کند (همان).

۲. دلایل اولویت سیستم فدرال برای استیفای عدالت و مدیریت منازعات قومی در کشور

اگر گفته شود که سیستم متمرکز دموکراتیک و مبتنی بر رأی و مشارکت مردم همانند سیستم قبلی (جمهوری اسلامی افغانستان) نیز این قابلیت را دارد که موجبات کاهش منازعات یا رفع آن را فراهم آورد. چرا که ساختار سیاسی مبتنی بر دموکراسی انتخاباتی و متمرکز که بر رأی مردم متکی است و آزادی‌های نسبی سیاسی و مدنی را موجب می‌شود، یک سیستم مشروع است و بر مبنای همین مشارکت و حمایت مردم می‌تواند کارا و کارآمد باشد و مشروعیت خود را تثبیت و تقویت کند. در پاسخ به چنین سخن و موضعی، لازم است تعدادی از مجموعه واقعیت‌ها و موجباتی که گرایش به ایجاد سیستم فدرالی در شرایط کنونی کشور را ناگزیر می‌سازد، به دست دهیم:

۲.۱. سیستم دموکراتیک یا تظاهر کاذب برای فریب افکار عامه

صرف تمرکز بر «حق رأی» و «انتخابات»، برای

بازنمایی از دموکراسی کارا و بازتاب آن، نه کافی است و نه مناسب. چرا که حق رأی فقط یکی از عناصر بازتاب دهنده دموکراسی است، نه همه آن. فلذا دموکراسی انتخاباتی به آسانی می‌تواند با پنهان کردن کاستی‌های عملی و عملکرد معیوب خود، مورد سوء استفاده قرار گیرد. در ساختار رسمی دموکراسی انتخاباتی، مکانیسم‌های اقتدارگرایی می‌توانند روند اتفاقات را تعیین کنند و دموکراسی به یک تظاهر کاذب برای فریب افکار عامه تقلیل یابد (اینگلهارت و ولزل ۱۳۹۴، ۲۳۷). تبعیض، تبارگرایی و تبارگماری، مکانیسم‌های غیر قانونی است که فساد گسترده در نظام انتخاباتی و متمرکز گذشته را بازتاب می‌داد. در این سیستم سیاسی و ساختار متمرکز آن، نخبگان سیاسی برای غلبه بر قانون و سوء استفاده از قدرت برای منافع شخصی، تباری و محرومیت عامه مردم، به ویژه غیر هم‌تبار از حقوق قانونی شان از این ابزارها استفاده می‌کنند. بنابراین، انتخابات فقط یکی از عناصر مهم بازتاب دهنده دموکراسی است. دموکراسی رسمی انتخاباتی به تنهایی برای ضمانت اجتناب از نقض حقوق گروه‌های مختلف قومی، کافی نیست. فساد نخبگان سیاسی در سیستم سیاسی گذشته به نقطه‌ای رسیده بود که هنجارهای دموکراتیک موجود را نه تنها کاملاً ناکارآمد ساخته بود، بلکه در خدمت منافع و مطامع نخبگان قومی قرار داده بود.

در دموکراسی واقعی، قدرت مردم تنها در حق رأی و حق رأی همگانی خلاصه نمی‌شود، بلکه مجموعه‌ای از آزادی‌های مدنی و سیاسی گسترده‌تر را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. (اینگلهارت و ولزل ۱۳۹۴، ۲۳۷). اصطلاح «دموکراسی کارآمد» افزون بر موفقیت دموکراسی در پرونده‌های سیاسی‌اش، به کارآمدی مرتبط با حقوق مدنی و سیاسی اشاره دارد. از این منظر، دموکراسی کارآمد به این معنا است که حقوق مدنی و سیاسی رسمی تا چه حد در عمل

پر واضح است که تمایزات طبقاتی، تبعیض قومی و تضادهای اجتماعی - اعم از تضادهای قومی و طبقاتی - و توزیع نابرابر ثروت، قدرت و خدمات به عنوان دشمنان دموکراسی ملاحظه و تلقی می‌شوند (اینگلهارت و ولزل ۱۳۹۴، ۲۶۷). با وجود این تبعیض، تمایزات و تضادها که به توزیع به غایت نابرابر قدرت، ثروت و خدمات منتهی شده است، چطور می‌توان از نظام و ساختار دموکراتیک سخن گفت در حالیکه دموکراسی بر پایه‌های برابری، آزادی و اصلاح ابتناء دارد؟!

نابرابری اجتماعی موجب نگرانی گروه قومی حاکم و طبقات قدرتمند از باز توزیع ثروت و قدرت و خلع ید آن‌ها در دموکراسی‌ها می‌شود. این موضوع به طبقات بالا و قدرتمندان برای مخالفت و جلوگیری از دموکراسی واقعی، انگیزه مضاعف اعطاء می‌کند. در حالی که توزیع برابر ثروت و قدرت به بالا آمدن طبقات متوسط و از لحاظ سیاسی میانه رو که ترس کمتری داشته و اشتیاق بیشتری برای اکتساب دموکراسی دارند، منجر می‌شود در نتیجه توزیع نسبتاً برابر قدرت و ثروت اثر مثبتی بر دموکراسی خواهد داشت (اینگلهارت و ولزل ۱۳۹۴، ۲۶۷-۲۶۸). تا زمانی که نابرابری‌ها در توزیع ثروت و قدرت، شدید باشد دولت‌ها تمایل به تثبیت استعدادهای سرکوب‌گراانه قوی دارند؛ زیرا تبار برخوردار برای حمایت و دفاع از جایگاه‌شان در مقابل ادعاهای «باز توزیع» تبارهای محروم به قدرت و سرکوب نیاز دارند. وجود استعدادهای دولتی سرکوب اثر منفی بر دموکراسی دارد به ویژه زمانی که مخارج دولت برای انباشت ابزارهای سرکوب از راه هزینه مخارج رفاه تبارهای محروم به دست می‌آید (همان).

۲.۴. هنجار شدن قوم‌گرایی و تبارگماری در سیستم سیاسی موجود

دلیل دیگری که سیستم فدرالی را برجسته و خواستنی می‌سازد، امکان هنجار شدن قوم‌گرایی و

نخبگان بازتاب دارد، یعنی در کاربرد قدرت دولتی از سوی نخبگان تا چه اندازه مورد توجه است. برای سنجش دموکراسی کارآمد، نیازمند سنجش اهمیت آزادی‌های سیاسی و مدنی رسمی به وسیله حاکمیت هستیم. دموکراسی کارآمد منعکس کننده میزان استفاده صاحب منصبان از قدرت به شیوه‌هایی است که افراد عادی را از حقوق رسمی‌شان به عنوان شهروند محروم نکنند (همان: ۲۵۶).

۲.۲. فساد سیستماتیک و شبکه‌های گسترده تولید فساد

دومین دلیلی که گرایش به فدرالیسم را ناگزیر می‌سازد، فساد سیستماتیک در نظام دموکراسی متمرکز و شکل‌گیری شبکه‌های گسترده تولید فساد است. بدون شک وجود فساد سیستماتیک و فساد نخبگان، جدی‌ترین ناقض دموکراسی است. چنانکه بدترین نوع فساد این است که دارندگان مناصب، خدماتی را که قانون به مردم اعطاء کرده است، ارائه نمی‌کنند. در عوض با همکاری و همراهی نخبگان سیاسی، خدمات تنها به ثروتمندان و کسانی که می‌توانند آن‌ها را به وسیله پرداخت رشوه یا حمایت بخرند، ارائه می‌دهند. این امر موجب نقض فاحش حقوق شهروندی می‌شود. این آن چیزی است که به تثبیت و تولید شبکه‌های گسترده فساد منتهی شده است. این همان چیزی که به تبارگرایی، تبارگماری و تبعیض دامن زده و آن را گسترش داده است. این شبکه‌های فساد موجب شده است که ثروت، قدرت و خدمات به شیوه‌های بسیار گزینشی و تبعیض آمیز توزیع گردد. محرومیت محرومان را تشدید و قدرت مردم را تحلیل برد. فساد متضاد حاکمیت قانون است و حقوق مدنی و سیاسی را بی‌معنا و بی‌اهمیت می‌کند. (همان)

۲.۳. تبعیض شدید قومی و توزیع نابرابر قدرت، ثروت و خدمات

دلیل دیگر بر فدرالیسم خواهی وجود تمایزات طبقاتی، تبعیض قومی و تضاد شدید اجتماعی به همراه توزیع نابرابر قدرت، ثروت و خدمات است.

تبارگماری در ساختار سیاسی متمرکز است. این واقعیت در سیستم سیاسی قبلی آن چنان روشن و مشهود بود که نیاز به گفتن ندارد. تأسیس نهادهای غیر لازم و موازی و تخصیص حقوق و اختیارات فراقانونی برای نخبگان قومی، همگی دال بر این واقعیت است. قوم‌گرایی و تبارگماری از دشمنان اصلی دموکراسی است و هرگز با دموکراسی قابل جمع نیست. تنوع قومی با تضعیف ایده دموکراتیک «اجتماع همگن» و نادیده گرفتن «برابری» می‌تواند به ایجاد دشمنی میان گروه‌های قومی منتهی شود؛ زیرا چنین چیزی محصول «قوم محوی» و «ناسیونالیسم قومی» است و این دو، ملازم با «برتری طلبی» و «استثناگرایی» و «امتیازخواهی» است؛ واقعیتی که به جناح‌بندی قومی منتهی می‌شود. در نتیجه جناح‌بندی قومی اثر منفی بر دموکراسی می‌گذارد. بنابراین، برای سنجش دموکراسی کارآمد، نه تنها سنجش میزان حقوق سیاسی و مدنی نهادینه شده مورد نیاز است، بلکه درجه احترام واقعی دارندگان مناصب رسمی به این حقوق و آزادی‌ها را نیز بایست سنجید.

۲.۵. گوناگونی فرهنگی و رقابت‌های قومی

مطلبی دیگری که گرایش به فدرالیسم را موجب شده است، وضعیت فرهنگی - اجتماعی افغانستان و منازعات شدید قومی در این کشور است. افغانستان از کشورهایی است که در آن ملی‌گرایی بی‌ملت وجود دارد. به این معنا که در این سرزمین تا کنون ملت به معنای یک واحد اجتماعی که افزون بر «سابقه تاریخی واحد»، «قانون و حکومت واحد»، «قلمرو جغرافیایی مشخص»، برخوردار از فرهنگ واحد، و آمال و آرمان‌های مشترک و واحد باشد، اساساً، شکل نگرفته است تا متعاقب آن احساس مشترک ملی شکل بگیرد. از همین رو، گوناگونی قومی موجب چندگانگی فرهنگی، چندگانگی ساختارهای اجتماعی و شکل‌گیری احساسات متفاوت بوده است، واقعیتی

که بی‌ثباتی عمیق سیاسی و بی‌انضباطی گسترده را دامن زده است و به شکل‌گیری جزیره‌های جدا افتاده‌ی فرهنگی انجامیده که روابط میان گروه‌های قومی - فرهنگی در کمترین حد است. شکاف‌های ژرف موجود میان گروه‌های قومی و قبایل، کار ثبات و نظم سیاسی و به تبع آن ملت‌سازی را دشوار کرده است. گروه‌های قومی مانند هزاره، عملاً شهروندان درجه دوم به حساب می‌آیند. حضور این گروه قومی، حتی در دوران حکومت قبلی که مدعی مشارکت اقوام در حکومت بود، در نهادهای رسمی و ساختارهای نظامی و امنیتی تقریباً صفر بود. چنانکه جغرافیای هزاره نشین از مناطق کاملاً عقب مانده است و اثری از نشانه‌ها و پیشرفت‌های دنیای مدرن در آن دیده نمی‌شود و یا به زحمت می‌توان چنین آثاری را در آن یافت. این امور از جمله عواملی است که «هویت قومی» را برای گروه‌های قومی برجسته و مهم و «هویت ملی» را بی‌اهمیت ساخته است.

از منظر جامعه‌شناختی به میزانی که هویت قومی در نزد گروه‌های قومی اهمیت یابد، جنبه‌های مناسبات اجتماعی متأثر می‌شود و به همه این مناسبات در چارچوب قومیت نگریسته می‌شود. گروه‌های قومی در تلاش برای حفظ و گسترش هویت‌های متمایز خود، ذهنیاتی راجع به تهدیدات و فرصت‌ها پیدا می‌کنند. هرچه احساس عمیق‌تری نسبت به این ذهنیات وجود داشته باشد، احتمال ربط دادن آن‌ها به اصل موجودیت گروه بیشتر و در نتیجه منازعه ناشی از آن‌ها شدیدتر خواهد بود. با این‌که تفاوت قومی به خودی خود و الزاماً علت منازعه نیست اما با این وجود، وقتی منازعه رخ می‌دهد شاخص مشترکی که در اوج منازعات قابل مشاهده است همان قطبی شدن هویت است. منازعه بین گروه‌های قومی معمولاً بر سر منابعی است که به نظر آنان برای ایجاد یا حفظ شرایطی که به حفظ و گسترش هویت‌های فردی و گروهی آنان منجر می‌شود، ضروری است. (کوردل و ولف ۱۳۹۳، ۱۳۹ - ۱۴۰)

شدن به وسیله مردم حمایت شوند. رشد ارزش‌هایی مانند مشارکت، آزادی و برابری برای تبدیل نهادهای دموکراتیک به نهادهای کارآمد و موفق لازم‌اند. بدون این ارزش‌ها نمی‌توان از دموکراسی یا نهادهای دموکراتیک سخن گفت و یا به کارآمدی و توفیق آن نهاد امید بست. چرا که احتمال تداوم نهادهای سیاسی بسیار اندک است، مگر این‌که آن نهادها با فرهنگ بینادی عامه مردم و این ارزش‌ها هماهنگ باشند. نهادینه شدن این ارزش‌ها و آزادی‌های مدنی و سیاسی عنصر حیاتی دموکراسی است، به این معنا که برای ایجاد دموکراسی واقعا موفق و کارآمد لازم است قدرت دولتی در راستای تأمین حقوق مدنی مردم و احترام به این حقوق اعمال شود (اینگلهارت و ولزل ۱۳۹۴، ۲۳۵). اکنون در پرتو آگاهی و بیداری به وجود آمده در میان گروه‌های قومی مختلف و نسل‌های مختلف از این گروه‌ها، به ویژه نسل جوان و تحصیل کرده کشور، اعتقاد به ارزش‌هایی مانند آزادی، برابری و مشارکت در تصمیم‌گیری تقریبا فراگیر شده است؛ واقعیتی که احتمال دموکراتیزه شدن جامعه را از طریق تکثیر تقاضا برای تأسیس نهادهای دموکراتیک و اصرار بر پاسخگو بودن نخبگان سیاسی، به شدت افزایش می‌دهد. روشن است که سیستم فدرال و فدرالیزه شدن اداره کشور مناسب‌ترین پاسخ به این مطالبات و بهترین شیوه برای تأمین ارزش‌هایی مانند آزادی، برابری و مشارکت در شرایط اجتماعی و فرهنگی افغانستان است.

۲.۷. ناکارآمدی ایده «دولت ملی» و سازمان سیاسی برآمده از آن

از نگاه تاریخی آنچه در افغانستان، «دولت ملی» خوانده می‌شد، چیزی جز «حکومت انحصاری قومی» نبود. حاکمان تبارگرای افغانستان و نخبگان قومی (ناسیونالیسم سرکوبگر افغانی) حاکمیت استبدادی خویش را حکومت ملی وانمود می‌کردند. هر تفکری که برای گروه‌های قومی غیر از قوم

در اوضاع و احوالی که گروه‌های قومی بیشتر نگران شرایطی هستند که در یکی از مقولات امنیت، مشارکت سیاسی، هویت فرهنگی و فرصت‌های اقتصادی جای می‌گیرند، بهترین ایده و سیستم سیاسی، همان فدرالیسم است. چرا که تجربه جهانی نشان داده است که در این سیستم و با این اندیشه سیاسی بهتر می‌توان به دغدغه‌ها و نگرانی‌هایی از این دست، پاسخ داد. در واقع در این وضعیت، دستور کار سیاسی گروه‌های قومی را شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تعیین می‌کند. دستور کار می‌تواند تجزیه، خودمختاری، مشارکت در قدرت، حقوق فرهنگی... باشد. در واقع «مطالبات سیاسی، انعکاسی از مطالبات تاریخی ریشه‌دار در هویت‌های گروه قومی و فرصت‌های کنونی است» (همان: ۱۴۰). رأس و اهم این مطالبات عبارت است از: برابری، مشارکت سیاسی، حقوق فرهنگی و دسترسی برابر به منابع و فرصت‌ها. بر اساس تجربیات جهانی این مطالبات در سیستم فدرالی به شکل بهتر برآورده می‌شود.

۲.۶. جوهره اصلی دموکراسی و مطالبه ارزش‌های دموکراتیک

اگر جوهره اصلی دموکراسی بازتاب قدرت مردم باشد، نه سطح انتخاب‌های قانونی نخبگان، توفیق و کارایی یک نظام دموکراتیک متوقف بر حمایت توده مردم و بیش از همه، تقاضای دموکراسی از سوی مردم است. اکثر فرایندهای دموکراتیک شدن به این دلیل در تاریخ موفق بوده‌اند که به وسیله جنبش‌های آزادی‌مبتهی بر توده و مبارزات آزادی‌خواهانه حمایت می‌شدند. اساسا محبوبیت نظام‌ها و نهادهای دموکراتیک از این جهت است که مردم را به وسیله ارزش‌ها و آزادی‌های مدنی و سیاسی قدرتمند می‌سازد. دموکراسی تحمیلی و نهادهای به ظاهر دموکراتیکی که به وسیله قدرت‌های خارجی بر مردم تحمیل می‌شوند، هیچ‌کدام به خودی خود، بازتاب قدرت مردم نیستند و کارایی دموکراسی واقعی را ندارند، مگر این‌که فرایندهای دموکراتیک

مسلط، نقشی در قدرت قائل می‌شد و از برابری در توزیع قدرت و منابع اقتدار سخن می‌گفت طرد و نفی می‌گردید و به خیانت متهم می‌شد. دولت از نظر نخبگان این گروه قومی حداکثر، ترکیبی از نظام‌های سلسله مراتبی بود و هست که در آن یک گروه قومی به عنوان «مافوق» و «فراست» و گروه‌های دیگر به صورت «مادون» و «فروست» تعریف و نشانه گذاری می‌شود. مادون و فروست نمی‌تواند جایگاه خویش را به «مافوق» ارتقا دهد و یا در برابر تصمیمات مافوق مقاومت نماید. فقط ابزاری است در خدمت مقاصد و مطامع مافوق. حق همان چیزی است که منافع و مطامع مافوق را تأمین کند. چنانکه قانون همان چیزی است که در مسیر تأمین و تضمین منافع و مطامع مافوق قرار می‌گیرد. دیگران نه حق مخالفت دارند و نه می‌توانند در حوزه اختیارات و اقتدار مافوق مداخله و اظهار نظر کنند. چرا که این دخالت‌ها و مخالفت‌ها در تضاد با یکپارچگی ملی و توهین به حاکمیت ملی است و برابری جز خیانت برایش متصور نیست!

اکنون همه گروه‌های قومی - فرهنگی و گروه‌هایی که با سلطه یک قوم بر سیاست، فرهنگ و اقتصاد کشور، حقوق‌شان نادیده گرفته شده است برای بازیابی هویت قومی - فرهنگی و به دست آوردن حقوق تزییع شده خویش به تکاپو افتاده‌اند. آگاهی و بیداری عینیت یافته، قطعاً مانع سلطه پذیری تاریخی است. این واقعیت از مسایلی است که ایده دولت ملی در قالب حکومت قومی در افغانستان را به چالش می‌کشد و مانع شکل‌گیری و استمرار آن است. اساساً، ایده قدرت متمرکز سیاسی در کشور تحت عنوان دولت ملی، دیگر موضوعیت تاریخی خود را از دست داده است و با تجربه‌های تلخ تاریخی موجود، نمی‌توان به این ایده گردن نهاد و یا به کارایی و کارآمدی آن امیدوار بود. در افغانستان پس از سال‌ها جنگ، خشونت و نابرابری،

مسایل و معضلاتی به وجود آمده است که در دو سطح محلی و ملی تأثیرگذارند و یافتن پاسخ متناسب و راه حل برای آنان، نیازمند وجود نهادهای مختلف محلی و ملی با اختیارات لازم است. اگر ساختارهای سیاسی حاکمیت، مشتمل بر این نهادها و منعکس کننده این سطوح نباشد، کارایی و کارآمدی لازم را ندارد. تجربه تاریخی ثابت کرده است که ساختار سیاسی متمرکز هرگز این ویژگی را ندارد. در حالی که از جنبه‌های مهم سیستم فدرالی این است که وجود مسائل مختلف در یک کشور و نیز ضرورت داشتن نهادهایی مختلف برای پاسخگویی بر آن‌ها را می‌پذیرد. بنابراین، در این شرایط، ایده فدرالیسم، برای پیوند صلح آمیز تنوع قومی - فرهنگی، زبانی و مذهبی، اهمیت برجسته و محوری می‌یابد. چرا که در پرتو این ایده می‌توان به داشتن دولت کارآمد و یکپارچه بار یافت.

نتیجه‌گیری

بیش از نیم قرن است که افغانستان مصداق بارز واگرایی قومی، زبانی و مذهبی است. خشونت‌ها و بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی از ویژگی‌های بارز این کشور است. گسترش خشونت‌ها و منازعات قومی در افغانستان صرفاً ریشه در خلأ قدرت مرکزی و دولت مقتدر نداشته است، بلکه عواملی همچون نبود «هویت ملی فراگیر»، «کینه‌های تاریخی»، «مخرومیت و تبعیض‌های شدید هویتی»، «دولت - ملت‌سازی تحمیلی و انحصاری» از دلایل اصلی این منازعات است. رهبر شهید مزاری (ره) در اوایل دهه هفتاد، سیستم فدرالی را به عنوان بهترین راه برای مدیریت این منازعات، بسط عدالت و در نتیجه ثبات سیاسی مطرح ساخت. همانطور که در دهه هفتاد ساختار فدرالی می‌توانست بهترین راه حل و مناسب‌ترین رهیافت برای مدیریت منازعات قومی و ایجاد نظم مطلوب و فراگیر سیاسی باشد در شرایط

منابع

- . اینگلهارت، رونالد و کریستین ولزل (۱۳۹۴): «نوسازی، تغییر فرهنگی و دموکراسی»؛ ترجمه یعقوب احمدی، تهران: کویر.
- . حاجی زاده، جلال (۱۳۹۰). <https://www.kiankiani.com>
- . خوبروی پاک، محمد رضا (۱۳۹۱): «نقدی بر فدرالیسم» تهران: پردیس دانش.
- . خوبروی پاک، محمدرضا (۱۳۸۹): «فدرالیسم در جهان سوم»؛ تهران: نشر هزار.
- . سلطانی، سید علی اصغر (۱۳۹۷): «قدرت، گفتمان و زبان» تهران: نشر نی.
- . ضیایی، رضا (۱۳۸۸): چراغ راه (مجموعه سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های برگزیده رهبر شهید)؛ اروپا: نمایندگی اروپا.
- . عسکری، سهراب (۱۴۰۰): «آنتروپی‌های سیاسی و ژئوپلیتیکی موثر بر فروپاشی حکومتها»؛ فصلنامه ژئوپلیتیک، سال هفدهم، شماره اول.
- . غفار لعلی، عبدالله (۱۳۷۳): فریاد عدالت (مجموعه مصاحبه‌های حجت‌الاسلام استاد مزاری)؛ قم: مؤسسه فرهنگی، تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی.
- . کوردل، کارل و استفان ولف (۱۳۹۳): «منازعات قومی»؛ ترجمه عبدالله رمضان زاده، تهران: میزان.
- . مک‌دانل، دایان (۱۳۸۰): «مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان»؛ ترجمه حسین علی نودری، تهران: فرهنگ گفتمان.
- . مانس، اروزولا و هنز لافر (۱۹۹۷): «ساختار فدراتیو در جمهوری فدرال آلمان» ترجمه ناصر ایرانپور، آلمان: مرکز آموزش فدرال سیاسی آلمان.

اجتماعی و فرهنگی فعلی افغانستان نیز با استفاده از اندیشه فدرالیسم، می‌توان مسائل زبانی، قومی و مذهبی را به طور مطلوب حل کرد و به شکل‌دهی ساختار سیاسی کارآمد و یکپارچه و نه الزاماً متمرکز دست یافت. البته این بدان معنا نیست که فدرالیسم حلال تمام مشکلات کشور و دوای همه دردها و ناهنجاری‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن باشد و یا این‌گونه وانمود شود. نه هرگز چنین نیست، بلکه با اتکا به شواهد موجود علمی فقط می‌توان مدعی شد که ایده فدرالیسم در شرایط فرهنگی - اجتماعی افغانستان، می‌تواند متناسب‌ترین تلاش برای حل صلح‌آمیز نابرابری‌های قومی - فرهنگی در درون کشور و زمینه‌ساز مناسبات دوستانه میان گروه‌های قومی - فرهنگی مختلف در اداره کشور باشد. چنانکه می‌توان آن را به عنوان یکی از مناسب‌ترین راه‌ها برای تغییر ساختارهای نابرابر سیاسی و حکومتی و تعدیل نابرابری‌های اقتصادی در بین گروه‌های قومی - فرهنگی معرفی کرد؛ راه حلی که پاسخ دموکراتیک و عملی بر معضلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور ارائه می‌دهد. در سیستم ساخت یافته با ایده فدرالیسم تلاش می‌شود نهادهایی با کارایی بیشتر و فاقد قدرت فوق‌العاده به وجود آید تا هم پاسخ‌گوی مسایل و معضلات ملی و محلی باشند، به این معنا که نهادهای حکومتی بتوانند به طور مؤثر عمل کنند و هم با هماهنگی همگانی و تقسیم قدرت، زمینه را برای مشارکت عمومی و جلب حمایت و اعتماد مردم تمهید کنند.